



فرم خود کارکرد دارد

سخنرانی تورج صابری‌وند

دیزاینر

نشست دوم دیزاین‌شناسی

آبان ماه ۱۳۹۷ خانه هنرمندان تهران

تعریف این روزها از دیزاین

در پاسخ به سؤال «تعریف دیزاین» پاسخی که این روزها زیاد می‌شنویم چنین است: «دیزاین یعنی حل مسئله Problem Solving؛ در واقع دیزاینر دارد مسئله‌ای را حل می‌کند و وقتی از او بپرسیم «چه مسئله‌ای را حل می‌کنی؟» می‌گوید «هر مسئله‌ای را».

این روزها دیزاینرها توضیح می‌دهند که «وقتی یک نفر چیزی یا وضعیتی را از حالت A به حالت B می‌رساند دارد دیزاین می‌کند». در اندیشه‌های «هربرت سایمون» که جامعه‌شناس، روانش‌شناس و پژوهشگر علم بود نیز همین را می‌بینیم: «اگر چیزی را از حالت A به حالت B برسانید در واقع دارید دیزاین می‌کنید».

وقتی از دیزاینرهای امروزی بپرسیم «آیا هر کسی هر چیزی را از هر حالت A به هر حالت B برساند دارد دیزاین می‌کند؟» توضیحی که می‌شنویم این است: «نه، حالت B باید حالت مطلوب باشد یعنی وضع فعلی را به حالت مطلوب تعیین می‌کند». باز هم می‌پرسیم



«آیا هر کسی که حالت A را به حالت B مطلوب برساند دارد دیزاین می‌کند؟» و عموماً می‌گویند «بله».

سؤال سوم می‌تواند این باشد «پس آیا همه دیزاینر هستند؟» به صراحت می‌گویند «بله، همه دیزاینر هستند». البته همه دیزاینرهای جهان لزوماً چنین دیدگاهی ندارند ولی تفکر غالب چنین است. آیا این پاسخ درست است؟ آیا این پاسخ به ما کمک می‌کند تا دیزاین را بشناسیم؟ به نظر من نه! این پاسخ به قدری گسترده و وسیع است که می‌گوید «همه چیز دیزاین است» و «همه کس دیزاینر». بر اساس این مهندس و پزشک و سیاستمدار و قانون‌گذار هم دیزاینر است و من فکر می‌کنم که نیستند. حتی ممکن است کسی ادعا کند که حیوانات هم دیزاینرند چرا که آن‌ها هم گاهی مشکلی از مشکلاتشان را حل می‌کنند. این جواب که «دیزاین حل مسئله است» هیچ کمکی نمی‌کند که بفهمیم دیزاین چیست. این تعریف، جامع هست اما مانع نیست. باید ویژگی‌هایی برای دیزاین متصور شویم که بتوانیم آن را دقیق‌تر بفهمیم. اگر دیزاینریم باید بفهمیم برای چه چیزی دیزاین می‌کنیم، چه چیزی دیزاین هست و چه چیزی نیست، چه کاری با ما می‌کند و ما چه کاری با آن انجام می‌دهیم! این که «دیزاین حل مسئله است» کماکان می‌تواند یک تعریف قابل قبول برای گام اول باشد، اما این که «چه چیزی دیزاین نیست؟» چند سؤال را به همراه می‌آورد. وقتی دیزاین ادعا می‌کند که «من حل مسئله می‌کنم» می‌توان پرسید «چه نوعی از مسئله‌ها را حل می‌کنی؟».

دوستانی که در حوزه Design Thinking فعالند پاسخ می‌دهند «هر نوع مسئله‌ای» ولی وقتی بیشتر به حرف‌هایشان دقت کنیم می‌بینیم در واقع هر نوع مسئله‌ای مربوط به دیزاین نیست بلکه دیزاین، فقط پرسش‌هایی که مربوط به حکمت عملی هستند را حل می‌کند؛ ولی هرگز Design Thinking و Design Thinking به پرسش‌های نظری نمی‌پردازد و حتی ادعای حل مسئله‌های ریاضی و فلسفی را ندارد. دیزاین، تمام چیزهایی را شامل می‌شود که فقط به مسئله‌های فنی، به مفهوم عام آن، بر گردد. فن به معنای مهندسی، پزشکی و ... است. دیزاین، پاسخی به مسئله‌های علمی نمی‌دهد و حتی به آنها نزدیک هم نمی‌شود و ادعایی هم نمی‌کند. اگر دیزاین بگوید «من همه مسئله‌ها را حل می‌کنم» من اینطور می‌شنوم که همه‌ی مسئله‌های فنی را حل می‌کند.



فرم و فانکشن

ابزار دیزاین برای حل مسئله‌های فنی چیست؟ به دیسیپلین‌های مختلف دیزاین نگاه کنید: معماری، industrial design، fashion design.... وقتی به دیسیپلین‌های دیزاین نگاه کنیم می‌پذیریم که همه آنها دارند حل مسئله می‌کنند اما ویژگی مشترکی بین‌شان هست که آن رشته‌ها را متمایز از سایر رشته‌هایی می‌سازد؟ به مهندسی مکانیک، مهندسی الکترونیک، مهندسی راه، پزشکی و جراحی نگاه کنیم. آنها هم حل مسئله می‌کنند و دیزاین هم حل مسئله می‌کند. اما رشته‌ها و دیسیپلین‌های (Discipline) دیزاین به چیزی توجه دارند که بقیه کسانی که حل مسئله می‌کنند توجه ندارند: فرم! در دیزاین، فرم اهمیت جدی دارد. مهندس عمران هیچ‌گاه به فرم ستونی که می‌سازد توجه نشان نمی‌دهد؛ او فقط به فانکشن و کارکرد چیزی که می‌سازد توجه می‌کند. اگر از یک مهندس عمران بخواهیم سازه‌ای را بسازد از ما خواهد پرسید «سازه برای شما چه کارکردی دارد؟». او فقط میزان نیروهای گرانشی و نیروهای جانبی و ... وارد شده بر سازه را محاسبه می‌کند و سپس شروع به محاسبه و ساخت می‌کند و مسئله را حل می‌کند یعنی سازه‌ای را به وجود می‌آورد که فانکشن مورد نظر را محقق کند.

شاید بپرسد «چند نفر آدم در این سازه چکار می‌کنند؟» ولی نمی‌پرسد «چه احساسات، عواطف و هیجان‌اتی دارند؟». او فقط می‌خواهد میزان بار و نیروهای وارد شده بر سازه را بداند. از نظر مهندس عمران، ستون یک سالن رقص با ستون یک سازه مذهبی هیچ فرقی ندارد. او فقط تمام نیروهای وارد شده بر سازه را محاسبه و بر همین اساس ارائه راه حل می‌کند؛ اما اگر از یک architectural designer درخواست طراحی سازه‌ای بکنیم برای آیین‌های مذهبی، حتماً پیرامون حس و حال آدم‌های ساختمان می‌پرسد؛ نه به این خاطر که مقاومت و ویژگی‌های سازه و ستون‌ها را بفهمد، بلکه می‌خواهد فضایی بسازد که آدم‌ها بتوانند فانکشن مورد انتظار را تحقق بخشند.

سازه از نظر مهندس عمران فقط کارکرد سازه‌ای دارد، بدون این که به جنبه‌های فرمال بیاندیشد، اما یک architectural designer به فرم سازه می‌اندیشد و این که چه فضایی را به وجود آورد. «آیا این فضا برای آیین مذهبی کارکرد دارد یا سالن رقص؟». توجه به فرم، دیزاین را از بقیه رشته‌های فنی جدا می‌کند. هر دو حل مسئله انجام می‌دهند اما مهندسی فنی به فرم بی‌توجه هستند در حالی که دیزاینر به فرم متکی است. پزشکی که جراحی می‌کند به فرم جراحی قلب و چگونگی برش توجه نمی‌کند و فقط فانکشن را مد نظر قرار می‌دهد چون اصلاً دیده نمی‌شود اما پزشکی که نتیجه کارش دیده شود



فرم نیز برایش اهمیت دارد. نمی‌گوییم که دیزاین فقط معطوف به فرم است. در گام اول، دیزاین یعنی حل مسئله و ایجاد فانکشن؛ اما فرم نیز به موازات آن اهمیت دارد.

فرم تابع؟

یک سؤال کلاسیک در اینجا شکل می‌گیرد: «آیا فرم تابع کارکرد است یا کارکرد تابع فرم؟». طرح این سؤال را اساساً خطا می‌دانم زیرا انگار نوعی پیش داوری را به همراه دارد که فرم و فانکشن را مجزا و مستقل از یکدیگر می‌داند. من در این باره تردید دارم. آیا واقعاً فرم و فانکشن اینقدر مستقل از همدند که بتوانیم بگوییم یکی از دیگری تبعیت می‌کند یا باید بکنند؟

بیا بید به این بیاندیشیم که «اصلاً فرم چیست؟». تلقی این سؤال که «آیا فرم از فانکشن تبعیت می‌کند» این است که فرم فانکشن ندارد در حالی که به اعتقاد من اتفاقاً فرم هم فانکشن دارد اما باید فانکشنش را تعریف کنیم. از نظر من به عنوان یک دیزاینر، فرم چیزی است که مخاطب آن را می‌بیند، آن را می‌فهمد، آن را به یاد می‌سپارد و تجربه می‌کند! برخی از ویژگی‌ها به عنوان فانکشن هستند. ماتریسی از این ویژگی‌ها، می‌تواند کارکردهای فرم را تعریف کند. من بعضی فرم‌ها را می‌بینم و به خاطر می‌سپارم. زمانی که در مورد فرم صحبت می‌کنیم، گویا یک ماتریس از آرایه‌هایی داریم که مقدار آنها می‌تواند صفر یا عددی دیگر باشد، ولی ماتریسی از فانکشن‌ها که کنار هم بنشینند، کارکرد فرم را تعریف می‌کنند.

سیاست و مذهب

گاهی دچار یک سوء تفاهم می‌شویم: این که فرم فقط در هنر حضور دارد. به زعم من، بسیاری از نهادهای هنری، فنی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی از فرم استفاده می‌کنند. هنر نیز از فرم بهره می‌گیرد و دیزاین نیز همین طور؛ اما تفاوت‌هایی با هم دارند. هنر، کاربردهای مختلفی را برای فرم تعریف کرده! منظورمان از «هنر» یک نوع خاص از هنر نیست. «هنر روایی» از فرم برای روایت کردن چیزی استفاده می‌کند؛ «هنر متعهد» از فرم برای رساندن پیامی به مخاطب کمک می‌گیرد، «هنر آبستره» فرم را در خدمت بیان درونیات هنرمند (self-expression) می‌گیرد. «سینمای متعهد» از فرم برای ایجاد بیانمندی



و ترسیم آرمان و ایده‌آل خود بهره می‌گیرد.

مذهب نیز از فرم و نشانه‌ها استفاده می‌کند تا خود را متمایز از سایر مذاهب یا سایر ادیان سازد. هر کدام از علامت‌های مذهبی، یک فرم را شامل می‌شوند. حتی از لباس آدم‌ها نیز می‌توان مذهب آنها را حدس زد و تمایزی نسبت به بقیه بینشان قائل شد. مؤمنان از فرم‌هایی استفاده می‌کنند تا سفیران آن دین باشند. از نظر من دیزاینر، پوشش‌ها نیز فرم هستند. حتی از آرایش یک مؤمن می‌توانید دین او را حدس بزنید. اینها جنبه‌های کاملاً فرمالیستی دارند. پس وقتی مذهب از فرم‌های تصویری برای حل کردن مسئله‌ای استفاده می‌کند، از دیزاین استفاده می‌کند.

سیاست هم از فرم استفاده می‌کند؛ استفاده‌ای بسیار جدی! سیاست از فرم کمک می‌گیرد تا حضور و قدرتش را نشان دهد. سیاست فرم‌های تصویری مثل پرچم را به خدمت می‌گیرد تا پارچه‌ای رنگی را به عنوان نشانه قدرت بشناساند و با تولید و پخش آن، قدرت خود را نشان دهد. در سیاست، پرچم تبدیل به چیزی می‌شود که عده‌ای از آدم‌ها را گرد هم می‌آورد، با یکدیگر متحد می‌سازد، برایشان هدفی تعیین می‌کند، و احساسات و هیجانانگشان را درگیر می‌کند تا احساس کنند که مال این شکل هستند. نقشه کشور را نیز در پول‌ها می‌گذارند. گاهی از جمعیت آن شهر یا آن کشور می‌خواهد که به خاطر پرچمشان احساساتی شوند، آن را ببوسند و به خاطرش بجنگند. گاهی فرم تبدیل به چیز مقدسی می‌شود که مورد احترام نظامی است و حتی بیش از آدم‌ها مورد احترام است. وقتی افراد بابت یک فرم در جنگ کشته می‌شوند، یعنی چیزی پشت فرم هست که ملموس نیست و دیده نمی‌شود. «وطن» شکل ندارد ولی سیاست از فرم‌ها کمک می‌گیرد تا به وطن عینیت دهد. کارکرد فرم، عینیت دادن به چیزهایی است که دیده نمی‌شود. «داعش» هوشمندانه‌ترین استفاده را از فرم در عرصه سیاست می‌کند. آنها چنان یکپارچگی و هویت قوام‌یافته‌ای را به خود داده‌اند که همه مردم جهان در مورد شکل داعش اتفاق نظر دارند. آنها از همین شکل و فرم برای ترساندن آدم‌ها استفاده می‌کنند. آمریکا تجهیزات نظامی‌ش را طوری پرزنت و ارائه می‌کند تا ادعا کند که «این وسایل نظامی، دموکراسی را به ارمغان می‌آورند». آنها سربازان خوش پوش و خوش هیكلی را به خدمت می‌گیرند و به آنها لباس‌های جذاب می‌پوشانند که بچه‌های عراق خوش‌آیند باشند. بچه‌های عراقی دوست دارند از داخل دوربین اسلحه تماشا کنند. سیاست یعنی همین استفاده از فرم برای اهداف و آرمان‌های سیاسی! داعش، استفاده دیگری از فرم می‌کند. داعش خیلی کمتر از نیروهای نظامی پیشرفته آمریکا آدم می‌کشد ولی



طوری می‌کشد که ترس و وحشت به وجود آورد. این کارها همگی با فرم انجام می‌شود. فرم فقط در هنر به کار نمی‌رود. استفاده سیاست از فرم بسیار هوشمندانه است. این مثال‌ها تمامی ندارند. پس وقتی سیاست از فرم‌های تصویری برای حل کردن مسئله‌ای استفاده می‌کند، از دیزاین استفاده می‌کند.

تفاوت فرم در هنر و سیاست

در سیاست، فرم‌ها تولید و تصاحب می‌شوند. این که این رنگ و آن شکل از کجا آمده‌اند و چه راز و رمزی دارند اهمیتی ندارد. در سیاست اهمیت ندارد که رنگ‌های پرچم فلان کشور چه معنایی دارد. هیچ اهمیتی ندارد که مثلث و یک تک چشم چه معنایی دارد، همین که این فرم را یک گروه سیاسی خاص تصاحب کرده کفایت است. علامت بعلاوه‌ای که یک ضلعش بزرگتر از ضلع دیگر است، یعنی «مسیحیت»! بیشتر شدن آن علامت به معنای افزایش قدرت مسیحیت خواهد بود. از نظر دیزاینر اهمیت ندارد که چرا داعش رنگ پرچم خود را مشکی انتخاب کرده؛ مهم این است که او این فرم را تصاحب و تولید کرده است و تبدیل به ابزار قدرتی برای بلند کردن صدایش شده! این استفاده از فرم، هنر به معنای مرسوم و تاریخی نیست، ولی کاربردی هست.

فرم در زندگی مردم عادی

آدم‌هایی معمولی هم در «پراکسیس» زندگی روزمره‌شان از فرم‌ها استفاده می‌کنند و برایشان کارکرد دارد. آدم‌های معمولی در زندگی عادی‌شان از فرم برای این استفاده می‌کنند که طبقه اجتماعی و فرهنگی‌شان را نشان دهند. استفاده دیزاینر از فرم‌ها آگاهانه‌تر از استفاده افراد عادی در زندگی روزمره است ولی اتفاقاً افراد عادی کاربردهایی بسیار منسجم و یکپارچه برای فرم تعریف می‌کنند. لباس آدم‌ها بر اساس طبقه اجتماعی آنها تعریف می‌شود. اگرچه ممکن است بگوییم که این سرمایه‌دارها و نظام‌های اقتصادی، در تلاش هستند به فرم‌ها جهت دهند ولی آدم‌ها نیز درصدی از اختیار را دارند از بین آلت‌رناتیوهای مختلف یکی را بر می‌گزینند. آدم‌های هر طبقه خاص مثل هم لباس می‌پوشند. رنگ‌ها و اشیائی هم که انتخاب می‌کنند به هم شباهت دارند و نوعی نظام منسجم را شکل می‌دهند. گاهی افراد اشیاء کارکردی را فقط به عنوان ابزار استفاده می‌کنند و گاهی به عنوان تزئین، دکور، وسیله مصرفی و...



وقتی تمام اینها را کنار هم بگذارید می‌بینید نوعی نظام فرمی یکپارچه را شکل می‌دهند. می‌توانید از یک طبقه یا آدم مشخص انتظار داشته باشید که اگر در فضایی رسمی قرار بگیرد، لباسی بپوشد که طبقه و شخصیت وی را نشان دهد. کسی که لباس غیررسمی را بر می‌گزیند ویژگی‌های مشخصی دارد. کسی را که در محیط کارش ببینید احتمالاً می‌توانید حدس بزنید در خانه‌اش چه فرم لباسی می‌پوشد. اگر خانه وی را ببینید احتمالاً زیاد تعجب نخواهید کرد. اگر کاراکتر یک آدم را بشناسید حدس می‌زنید که چه ماشینی سوار می‌شود؛ واگر نه فرق فنی خودروها به هم مگر چه قدر است؟ چرا از بعضی آدم‌ها و طبقات فرهنگی و اجتماعی خاص انتظار دارید که یک خودرویی را برانند و از طبقه دیگر خودروی دیگری را انتظار دارید و اگر جایشان عوض شود تعجب می‌کنید؟

آدم‌ها در زندگی عادی‌شان برای بازنمایی طبقه اجتماعی و فرهنگی خود بهره می‌گیرند. احتمالاً این کار را ناخودآگاه انجام می‌دهند، ولی انجام می‌دهند. «بوردیو» تأکید به موضوع «سلیقه» دارد. طبقه اجتماعی آدم‌ها، سلیقه آنها را نشان می‌دهد. بوردیو جمله‌ای درخشان دارد: «سلیقه مبنای تمام چیزهایی است که آدم‌ها در اختیار دارند و آدم‌ها بر اساس سلیقه‌شان هویت خود را می‌سازند و خود را طبقه‌بندی فرهنگی می‌کنند. آدم‌ها بر اساس انتخاب‌ها و سلیقه‌شان طبقه‌بندی اجتماعی می‌شوند». اگر قرار باشد فرم هنری را هم انتخاب کنند، از فرم هنری که هر کس بر می‌گزیند می‌توانید طبقه فرهنگی او را بفهمید. سیستم‌های تجاری نیز از همین {سلیقه} بهره می‌گیرند. نمی‌خواهم سیستم‌های تجاری را تطهیر کنم اما می‌بیند که آدم‌ها بر اساس سلیقه‌هایشان چیزهایی را انتخاب می‌کنند. سیستم‌های تجاری به صورت منفعت‌طلبانه، همان کالا یا خدمت را بر اساس سلیقه و طبقه فرهنگی مخاطب تولید و جذاب می‌کنند تا از قبل انتخاب کالاهای مصرفی یا غیرمصرفی، به افراد کمک کنند تا طبقه اجتماعی و فرهنگی خود را بیشتر و بهتر بازنمایی کنند. این کار به صورت هوشمندانه‌ای اتفاق می‌افتد.

گروه‌های تخصصی و صنف‌ها هم فرم را به خدمت می‌گیرند. پزشکان از فرم استفاده می‌کنند؛ نه برای حرفه پزشکی، بلکه برای طبقه‌بندی خود نسبت به دیگران! پزشکان لباسی می‌پوشند که کاملاً واضح باشد این پزشک است، آن یکی پرستار و دیگری، مراجعه‌کننده! جامعه روحانیت هر دینی از فرم بهره می‌برد تا بین خود و دیگر مؤمنان تمایز بگذارد. حتی در درون گروه خود نیز فرم‌ها و رنگ‌ها را برای نشان دادن تمایزهایشان نشان می‌دهند.

مبارزان سیاسی و هنرمندان نیز بین خودشان همین تمایز را با فرم به وجود می‌آورند. اگر دو هنرمند،



یکی خوشنویس و دیگری نقاش مینیمالیست باشد، همین که هر دو را ببینید، به راحتی تشخیص می‌دهید که کدام یک خوشنویس و کدام یک نقاش مینیمال است. آنها از فرم برای جنبه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند. پس وقتی هر نهادی یا کسی از فرم‌های تصویری برای حل کردن مسئله‌ای استفاده می‌کند، از دیزاین استفاده می‌کند.

دیزاینرها از فرم چه بهره‌ای می‌برند؟

مسئله اصلی این که دیزاینرها از فرم، نه فقط در طبقه اجتماعی بلکه، در کارهایشان استفاده می‌کنند. کاربرد فرم در حرفه دیزاینرها نسبت به استفاده دیگر اقشار تفاوت دارد. دیزاینرها فرم را برای دو کارکرد یا فانکشن به خدمت می‌گیرند. یکی فانکشن کارکردی-ابزاری-مصرفی است، مثلاً صندلی می‌سازند و فرم را طوری استفاده می‌کنند که صندلی قابل نشستن باشد یا نردبان را طوری می‌سازند که بتوانید از آن بالا بروید. اینها کارکردهای ابزاری هستند. فانکشن دوم، ایجاد کارکردهای اجتماعی است. بسیاری از مثال‌هایی که زدم توسط دیزاینرها انجام می‌شود. اتفاقاً دیزاینرها به راحتی می‌توانند راه حل مناسب و متناسب را به هر کدام از اقشار پیشنهاد دهند. دیزاینرها از فرم استفاده می‌کنند تا ابزاری برای مخاطب بسازند که سلیقه فردی و طبقه اجتماعی وی را نشان دهد. همچنین دیزاینرها فرم‌هایی را به وجود می‌آورند که تجربه جدیدی به مخاطب بدهد.

«بودریار» مثالی درباره نظام اشیا می‌زند: فنک! او می‌گوید «فنک، فنک است، همه فنک‌ها یک کار می‌کنند و اندازه‌شان هم نزدیک به هم است، اما یک دیزاینر، فنکی می‌سازد به شکل سنگی که در ساحل پیدا شده! می‌خواهد بگوید فرم این فنک را دریا با به هم ساییدن سنگ‌های ساحلی ساخته! بدین ترتیب تجربه‌ای برای مخاطب می‌سازد که فنک برایش فقط جنبه ابزاری و مصرفی نداشته باشد بلکه تجربه‌ای جدید باشد». «تجربه» از نظر من، یکی از فانکشن‌های فرم است. شاید لازم باشد به ماتریس فانکشنالی که فرم‌ها دارند بیشتر فکر کنیم و آیتم‌هایش را دقیق‌تر بسازیم. نمی‌دانم که آیا اینها محدود هستند یا نامحدود؛ ولی می‌فهمم که جنبه دیداری و جنبه عینیت بخشیدن دارند. فرم، طبقه‌بندی اجتماعی می‌کند و کارکردهای اجتماعی دارد.



همسایگی دیزاین و هنر

آخرین نکته مربوط به همسایگی دیزاین و هنر است. از نظر من تفاوت دیزاین و هنر را می‌توان در این دانست که دیزاین قطعاً کارکردی است و هنر غیرکارکردی؛ اما شباهتی نیز بینشان می‌بینیم: هم در هنر فرم مهم است و هم در دیزاین! شاید بتوان گفت که فرم مهم‌ترین جنبه هنر است. «فرم» دیوار مشترک بین هنر و دیزاین است اما استفاده‌ای که هنر از فرم می‌کند با استفاده دیزاین از فرم کاملاً متفاوت است و اگرچه فرم، دیوار مشترک است، در عین حال هنر و دیزاین را از هم جدا می‌کند. تمایز دیزاین و هنر بر اساس نوع استفاده‌ای است که از فرم می‌کنند و مواجهه‌ای که مخاطب فرم و دیزاین با فرم دارد! یک مثال روشن، تفاوت بین آژیر قرمز و یک سمفونی است. هر دو از ابزار موسیقی و صدا بهره می‌برند و در هر دو، فرم اهمیت دارد اما استفاده‌ای که هنر برای ساختن اثر هنری از صدا می‌کند با استفاده‌ای که در sound design برای منظور دیگری می‌کنیم هنر و دیزاین را مجزا می‌سازد. این دو استفاده به قدری از یکدیگر دور است که هیچ رابطه‌ای بین هنر و دیزاین نمی‌توانم متصور شوم در حالی که به راحتی رابطه بین دیزاین و سیاست، دیزاین و دین، دیزاین و بیزنس و دیزاین و بسیاری حوزه‌های دیگر را به راحتی متصور می‌شوم. کمترین ارتباط و شباهت را در استفاده از فرم، بین دیزاین و هنر می‌بینم.



Designology

دیزاین‌شناسی

دیزاین‌شناسی عنوان تازه تاسیسی است،
برای اندیشیدن و فهم معناهای نوظهور
دیزاین. دیزاین‌شناسی می‌کوشد به چیستی
دیزاین بپردازد و نسبت آن را با فرهنگ،
اخلاق، هنر فلسفه، سیاست و حوزه‌های
دیگر اندیشه و زندگی بررسی کند.

Designology.ir